



برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت هزار و پانصد و چهل





آقای حسام



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۹۱ گنج حضور، بخش سوم

این چه ناشکری و چه بی‌باکی است؟
تو نمی‌دانی که نقاشش کی است؟
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۱

این چه ناشکری و بی‌باکی است که در این لحظه می‌گویی من از عقل کل که تمام کائنات را اداره می‌کند
استفاده نمی‌کنم و می‌خواهم از عقل محدود خودم استفاده کنم؟ مگر تو نمی‌دانی که نقاش و سازنده این
بدن، فکر، هیجان و جان تو چه کسی است؟

نکته ۱: خداوند به ما می گوید تو حق نداری با من ذهنی سبب سازی کنی. قرار است من با «قضا و کُن فکان» از طریق تو فکر و عمل کنم. اما ما می گوییم که من می خواهم پندار کمال و ناموس داشته باشم، دردها را بالا بیاورم و دیده شوم، فضا را باز نمی کنم تا از عقل خداوند استفاده کنم، بلکه می خواهم از عقل محدود خودم استفاده کنم. با بدنم همانیده شوم و آن را خراب کنم. یک جوان بیست ساله، سی ساله معتاد می شود، مواد مخدر، مشروب و سم را به بدنش می ریزد، این ناشکری و بی باکی است.

نکته ۲: این غذاهای بد شما را چاق و بدنتان را خراب می کند. یک عده ای، فکرهای بد هم می کنند که بر حسب همانیدگی هاست، مثلاً انواع و اقسام هیجانات مخرب من ذهنی را هم می خورند و کبر و غرور هم دارند.

یا همی دانی و نازی می گنی؟
قاصدا قلع طرازی می گنی؟
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۲

-قاصدا: از روی قصد، عمداً
-قلع: مصدر عربی به معنی کردن
-طراز: زینت و نقش و نگار جامه، جامه فاخر

یا می دانی و نسبت به خداوند حس بی نیازی داری و ناز می گنی؟ می خواهی عمداً هشیاری و معنویت را که
زینت اصلی توست، بگنی؟ [سلامتی یک نقش جامه و زینت است. بهترین زینت ما زنده شدن به خدایت
و حضور ماست.]

ای بسا نازا که گردد آن گناه
افگند مر بنده را از چشم شاه
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۳

ای بسا حس بی‌نیازی از خداوند در انسان گناه و ناشکری حساب شود، به‌طوری که چنین گناهی انسان را از چشم شاه، خداوند، یا از چشم شاه زمینی یعنی عارفی چون مولانا می‌اندازد.

نکته ۱: گناه یعنی یک چیزی از بیرون به‌صورت باور، درد و همانیدگی به مرکز انسان آمده‌است. اولش خیلی خوب است، مثلاً تا ده‌سالگی، دوازده‌سالگی ما خیلی نمی‌توانیم گناه کنیم. بنابراین بهتر است که در ده دوازده سالگی، من ذهنی به‌وسیله پدر و مادر عاشق از جا کنده و شخم زده شود.

نکته ۲: خداوند رحمت اندر رحمت است، اما شما همه رحمت‌ها را زیر پا له می‌کنید، چرا که به‌سوی پندار کمال، ناموس، درد و هپروت می‌روید و خودتان خودتان را از چشم شاه می‌اندازید. خداوند می‌گوید که من هر لحظه به انسان رحمت اندر رحمت و پیغام بعد از پیغام می‌فرستم، حتی ناکامش می‌کنم، اما او عین خیالش نیست.

نکته ۳: عارف چقدر باید به شما بگوید این ابیات را بخوانید و شما نخوانید، این ناشکری تمام است که این همه ما دانش مولانا را پخش کردیم، یک عده‌ای اصلاً توجه نکنند. این‌ها می‌توانند آدم را زنده کنند. انسان می‌تواند به‌وسیله این ابیات به خرابکاری خودش پی ببرد تا روابطش را با بچه، همسر، دوست، برادر، خواهر و به‌طور کلی با مردم و حتی با خودش، بدنش و با فکرهايش خراب نکند.

ناز کردن خوش تر آید از شکر
لیک، کم خایش که دارد صد خطر
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۴

-خاییدن: جویدن
اگرچه ناز کردن یا احساس بی نیازی به خرد و صنع زندگی، به مذاق من ذهنی سازگار و از شکر هم
خوش تر است، اما تو این شکر را نخور چرا که خطرات زیادی دارد.

«بیت هندسی»
نکته: من ذهنی می گوید که من می توانم خرد زندگی و عقل کل را که همه کائنات را اداره می کند کنار
بگذارم و با عقل محدود خودم به صورت پندار کمال و من ذهنی زندگی خودم و دیگران را هم اداره کنم و
به خرد و صنع زندگی هم احتیاجی ندارم.

ایمن آبادست آن راه نیاز
ترک نازش گیر و، با آن ره بساز
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۵

راه نیاز و فضاگشایی و احتیاج به صنع و راههایی که از زندگی می‌آید زندگی تو را با حس امنیت آبادان می‌کند. ناز کردن را ترک کن و با راه خرد زندگی و فضاگشایی بساز؛ ناز زندگی را بکش، مطابق «قضا و کُن فکان» عمل کن، سبب‌سازی ذهنی و امتحان کردن خدا را دور بینداز هرچند با درد همراه باشد.
«بیت هندسی»

نکته: شما باید ناز کردن را ترک کنید. این که شما بگویید «نمی دانم» و این درد داشته باشد، این که قبول کنید که عقل من ذهنی به درد نمی خورد، این که شما نباید آداهای من ذهنی را دریاورید که من شکسته شدم، من این را می خواهم و اگر به من ندهند می رنجم، من یک تافته جدابافته هستم، همه مردم باید همه چیز به من بدهند اما من هیچ چیز به مردم نمی دهم، شما باید از این آداهای و از این پندارها بیرون بیایید.

ای بسا نازآوری زد پَر و بال
آخر الأمر، آن بر آن کس شد و بال
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۶

چه بسا کسانی که نسبت به خداوند ناز آوردند و حس بی‌نیازی کردند، با من ذهنی پَر و بال زدند و فکر و عمل کردند، اما سرانجام همین حس بی‌نیازی و فکر و عمل به وسیله سبب‌سازی، آن‌ها را به بدبختی و به خاک سیاه نشاند.

خوشی ناز ار دمی بفراز دت
بیم و ترس مضمزش بگداز دت
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۷

-مُضْمَر: پوشیده و پنهان شده
گرچه خوشی و لذت ناز کردن، حس بی‌نیازی از خداوند و از عارفانی مثل مولانا، تو را به صورت «من» بلند
می‌کند و می‌گوید که من می‌دانم، من بلد هستم، اما آن ترس پنهان درونت وجود دارد و تو را می‌گدازد.

نکته: بعضی موقع‌ها شما می‌بینید که نگران هستید، اضطراب دارید، خوابتان نمی‌برد، بلند می‌شوید راه
می‌روید و نمی‌دانید چرا. این همان ترس پنهان است که نشان می‌دهد یک چیز پنهانی در مرکزتان است.

وین نیاز ارچه که لاغر می کند
صدر را چون بدرِ انور می کند
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۸

-صدر: سینه، قلب
اگرچه حس نیاز، این که در این لحظه صفر شوید و فضا را باز کنید، شما را نسبت به من ذهنی لاغر می کند،
اما سینه و درون شما را مثل ماه شب چهارده نورانی می کند.

نکته: شما همیشه باید به خداوند و عقل او حس نیاز کنید، و لو این که من ذهنی را لاغر می کند و شما دیگر
براساس همانیدگی ها دیده نمی شوید و برحسب زیبایی، همسر، فرزند، دوست، مال، دانش، مقام های
دنیوی، سیاسی، دینی و اجتماعی خود را به مردم یا خودتان ارائه نمی کنید.

چون ز مرده زنده بیرون می کشد
هر که مرده گشت، او دارد رُشد
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۹

-رُشد: به راه راست رفتن

خداوند از مرده من ذهنی، زنده بودن خودش و زندگی را به صورت انسان بیرون می کشد؛ بنابراین هر
کسی که لحظه به لحظه نسبت به من ذهنی لاغرتر و کوچک تر شود، هدایت پیدا می کند.
«بیت هندسی»

چون ز زنده مُرده بیرون می کند
نفس زنده سوی مرگی می تند
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۰

-می تند: از مصدر تنیدن، در این جا یعنی می گراید.
چون خداوند از خودش که زندگی جاوید است، می خواهد مُردگی من ذهنی را بیرون کند، بنابراین من ذهنی را طوری برنامه ریزی کرده است که دائماً خودکشی می کند و حول و حوش مرگ می تند.
«بیت هندسی»

نکته: با من ذهنی هر فکری و هر کاری می کنیم، داریم به سوی مرگ خودمان می رویم، می خواهیم خودمان را از بین ببریم و به اموال و بدنمان لطمه بزنیم.

مُرده شُو تا مُخْرِجُ الْحَيِّ الصَّمَدِ
زنده‌ای زین مُرده بیرون آورد
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۱

-مُخْرِجُ الْحَيِّ: بیرون‌آورنده زنده

بنابراین لحظه‌به‌لحظه نسبت‌به من‌ذهنی بمیر تا بیرون‌آورنده زندگیِ بی‌نیاز یعنی خداوند، زندگی را از
مرده من‌ذهنی بیرون آورد.
«بیت هندسی»

نکته ۱: ما هم زندگی بی نیاز هستیم. اگر نیازمندیم، هنوز عملاً از جنسِ خداوند نشدیم.

نکته ۲: هر کس این سه بیت را واقعاً بفهمد و روی آن مراقبه کند، شاید یک ماه روی این سه بیت کار کند، خیلی چیزها را می تواند بفهمد.

(قرآن کریم، سوره انعام (۶)، آیه ۹۵)
- «إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ذَلِكَمُ اللَّهُ فَأَنْتَى تُؤْفَكُونَ.»
«خداست که دانه و هسته را می شکافد، و زنده را از مرده بیرون می آورد و مرده را از زنده بیرون می آورد.
این است خدای یکتا. پس، چگونه از حق منحرفتان می کنند؟»

دی شوی، بینی تو اخراج بهار
لَیل گردی، بینی ایلاجِ نهار
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۲

-دی: زمستان
-لَیل: شب
-ایلاج: وارد کردن، درآوردن چیزی در چیز دیگر
-نهار: روز

ای انسان، اگر نسبت به من ذهنی زمستان شوی، یعنی بر حسب همانیدگی‌ها شکوفا نشوی، در این صورت بهار حضور در تو به وجود می‌آید، فضا باز می‌شود و تو به خداوند شکوفا می‌شوی.

همچنین اگر نسبت به من ذهنی شب شوی و بگویی نمی دانم، سبب سازی خود را بی عقلی بدانی و آگاه شوی که صنع زندگی در تو وجود ندارد، در این صورت برآمدن روز را می بینی؛ یعنی خورشید حضور از درونت طلوع می کند و صبح می دمد.

نکته ۱: تاکنون فکر می کردم من ذهنی، جوانی، زیبایی و موفقیت برحسب همانیدگی ها بهار است، ولی اشتباه بود و این ها بهار من نیستند؛ بهار من وقتی شروع می شود که به «قضا و کُنْ فکان» دل بدهم، درون من گشوده شود و به خداوند زنده شوم.

نکته ۲: «شب» همان دانش من ذهنی ست که من آن را خیلی مهم می دانستم. اکنون که فهمیده ام توهم است به آن توجه نمی کنم و در عوض به «قضا و کُن فکان» امید می بندم و فضا را باز می کنم. می بینم که از داخل این فضا، روز خودش را به من نشان می دهد. بنابراین روز من وقتی ست که خدا به صورت خورشید از درون من طلوع کند و من هرچه بیشتر دید ذهن را بی ارزش کنم و از اثر بیدازم، این خورشید بالاتر می آید.

نکته ۳: ایرانیان به این دلیل شب چله یا یلدا را که طولانی ترین شب سال است جشن می گیرند که اگر انسان به این بینش بیدار شود که فرمانروا خداوند است و بدون رفتن به سبب سازی فضا را باز کند، آن لحظه طولانی ترین شب اوست که به روز اضافه می شود یعنی مرتب فضا گشوده تر می گردد.

نکته ۴: شب نماد ذهن و گرفتار شدن در آن است. پس از فرارسیدن شب یلدا در درون انسان، این شب بودن کم شده و به تدریج روزها بلند و بلندتر می شوند.

نکته ۵: شما باید روز به روز یعنی لحظه به لحظه در خودتان ببینید که روز حضور طولانی تر و زیادتر شده و مقدار شب کمتر می شود؛ تا به نوروز برسید که جشن دیگر ایرانیان است. در نوروز شب و روز یکسان می شود.

نکته ۶: در جشن شب یلدا «انار» نماد یکتایی بزرگ است. خداوند یک فضای جمع کننده است و تمام انسان ها را که از یک هشیاری هستند با زنده کردن به خودش، همچون دانه های انار در داخل خودش قرار داده است. به طوری که این دانه ها هم با هشیاری ارتباط دارند و هم به یکدیگر مربوط هستند.

نکته ۷: ما باید یکتایی با خداوند و دیگر انسان ها را حس کنیم، آن هم با بیدار شدن به این که این لحظه پایان شب طولانی ما در ذهن بود و این طولانی ترین شب ما بود. پس از این باید روزهای ما بلندتر شوند، یعنی نور درون ما با بازتر شدن فضا بیشتر شود تا به نوروز برسیم که با آمدن آن حالمان متحول گردد، یعنی از هشیاری جسمی به بهترین حال که هشیاری حضور است، تبدیل شویم.

(قرآن کریم، سوره حج (۲۲)، آیه ۶۱)
 - «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَ أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ.»
 «این بدان سبب است که خدا از شب می‌کاهد و به روز می‌افزاید و از روز می‌کاهد و به شب می‌افزاید. و خدا شنوا و بیناست.»

توضیح آیه:

خداوند از شب من‌ذهنی می‌کاهد و به روز زنده‌شده خودش می‌افزاید. همچنین از روز من‌ذهنی که فکر می‌کند همان شکوفا شدن و با سبب‌سازی دیدن است، می‌کاهد و به شبی که نمی‌شناسد و صنع و «قضا و کُنْ فَعَان» است، می‌افزاید.

برمکن آن پر که نپذیرد رُفو
روی مخرّاش از عزا، ای خوب‌رو
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۳

-رُفو: دوختن پارگی و سوراخ لباس

ای انسان، هربار که با یک چیزی همانیده می‌شوی، یک مقدار از معنویت و هشیاری حضور خود را در آن چیز و یا در یک درد سرمایه‌گذاری می‌کنی. این کار را نکن، زیرا درحقیقت با هر همانیدگی یک پر حضور خود را کنده‌ای و نمی‌توانی آن را رفو کنی. هر دفعه که همانیده می‌شوی و هر صورتی که به مرکزت می‌آید تو را به عزا می‌نشانند و روی حضور خود را با ناخن می‌تراشی.

آن چنان رویی که چون شمس ضُحاست
آن چنان رخ را خراشیدن خطاست
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۴

خراشیدن روی حضور که مانند آفتاب تابان است خطاست؛ یعنی آوردن چیزها به مرکز، دچار غم و غصه شدن و عرصه را بر هشیاری خدایی تنگ کردن که وضعیت کنونی ما در ذهن است، اصلاً درست نیست.

(قرآن کریم، سوره شمس (۹۱)، آیه ۱)
- «وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا.»
«سوگند به آفتاب و روشنی اش به هنگام چاشت.»

توضیح آیه:
منظور از شمس ضُحَا آفتابی ست که در صبح ما از مرکزمان بالا می آید.

زخمِ ناخن بر چنان رخ کافری ست
که رخ مه در فراق او گریست
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۵

زخمِ ناخن کشیدن بر رخ خدایت خود کافری ست؛ وقتی ما چیزها را به مرکزمان گذاشته‌ایم، پر از درد شده‌ایم و برای آن‌ها سوگواری می‌کنیم، بر رخ خدایت و رخ چون آفتاب تابان خود زخم می‌کشیم. هر همانیدگی یک ناخن کشیدن به روی زیبای خدایت ماست. زیباترین چیزهای عالم در فراق آن رخ زیبا که زنده شدن به حضور، خداوند و عشق است، می‌گیرند. یعنی همه‌چیز در این جهان آرزو می‌کند که به بی‌نهایت و به ابدیت خداوند زنده شود.

یا نمی بینی تو روی خویش را
ترک کن خوی لجاج اندیش را
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۶

-لجاج اندیش: ستیزه اندیش

ای انسان، اگر تو واقعاً آن رخ زیبای حضورت را نمی بینی و فقط من ذهنی را می بینی، این عادت و خوی ستیزه اندیش من ذهنی را رها کن. [منظور از خوی لجاج اندیش من ذهنی احمق بودن، زندگی خواستن از همانیدگی ها، شیر کشیدن از چیزهای این جهانی، لطمه زدن به خود و بیدار نشدن است.]

نکته: نگه داشتن این خوی مرگ‌اندیش و خرابه‌اندیش من‌ذهنی و زنده نشدن به نیروی سازندگی عقل کل، اوج ناشکری و بی‌باکی در برابر خداست. خدایی که ترسیم‌کننده و خلق‌کننده هر لحظه زندگی‌ست و تو خودت را با بی‌عقلی من‌ذهنی از آن محروم کرده‌ای.

با تشکر:
کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها
گوینده: حسام



آقای حسام



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۹۱ گنج حضور، بخش چهارم

این ترازو بهر این بنهاد حق
تا رود انصاف ما را در سَبَق
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۸۹۹

-سَبَق: نیروی ازلی، فضای یکتایی، فضای همه امکانات

خداوند به این دلیل یک ترازو گذاشته است که در این لحظه قانون زندگی به انصاف و به عدل اجرا شود.
تا بینیم که هشیاری جسمی در ما زیاد است یا هشیاری حضور.

از ترازو کم کنی، من کم کنم
تا تو با من روشنی، من روشنم
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۹۰۰

[خداوند خطاب به انسان می گوید] وقتی هشیاری جسمی و بی عقلی و حماقت من ذهنی را زیاد می کنی، از عقل من محروم می شوی؛ اما همین که فضا را باز می کنی و هشیاری حضور در تو بیشتر از هشیاری جسمی می شود، رحمت و عقل مرا با فضای گشوده شده می پذیری و با من روشن می شوی، من هم رحمتم را به تو می دهم و تو را روشن می کنم.

آن بهاران مُضمَر است اندر خزان
در بهار است آن خزان، مگریز از آن
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۲۶۴

-مُضمَر: پنهان کرده شده، پوشیده
بهارِ حضور تو در خزانِ من ذهنی پنهان شده است؛ بنابراین تو بیا خزان شو و بهارت را بین و از خزان
شدن نسبت به من ذهنی نگریز.

نکته: اگر شما جوان بیست ساله هستید و به نظر خودتان دارید نسبت به همانیدگی ها شکوفا می شوید،
هرچند همه دارند خودشان را نشان می دهند، شما نشان ندهید.

همره غم باش، با وحشت بساز
می طلب در مرگ خود عمرِ دراز
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۲۶۵

ای انسان، همراه غم و درد هشیارانه باش و با وحشتناک بودنِ آن بساز و در مرگ من ذهنی خود، عمرِ درازِ
جاودانگی را طلب کن.
«بیت هندسی»

نکته ۱: ناز نکردن و ساختن با حس نیاز نسبت به خداوند خیلی مهم است، اما بعضی مواقع خیلی سخت و ترسناک می‌شود، چون ما خوی لجاج‌اندیش و من‌ذهنی چغری داریم که لج می‌کند و به سادگی نمی‌رود. باید فضاگشایی و صبر کنیم تا این عادت‌های ما عوض شوند.

نکته ۲: به هم ریختن پارک ذهنی و برداشتن کنترل از روی مردم برای ما ترسناک است، توکل به خدا ترسناک است، زیرا ما تابه‌حال به منیت، سبب‌سازی و کنترل خودمان توکل کرده‌ایم، ما فکر می‌کنیم اگر کنترل را از روی همسر و بچه‌مان برداریم کُن فیکون و قیامت شده و همه چیز خراب می‌شود؛ درحالی‌که همه چیز درست می‌شود.

آنچه گوید نَفْس تو کاین جا بد است
مَشْنَوَش، چون کار او ضد آمده‌ست
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۲۶۶

ای انسان، هر چیزی را که من ذهنی‌ات بگویم بد است بدان که درحقیقت خوب است. بنابراین اصلاً به
حرفش گوش نکن زیرا کار او مخالف و ضدِ کارِ خدایت است.
«بیت هندسی»

نکته ۱: شما باید بیت‌های مولانا را بخوانید، اگر برعکس سبب‌سازی شما، عقیده شما و باورهای شما می‌گویند، شما آن را قبول کنید و بگویید «نمی‌دانم.» هرچند من ذهنی‌تان می‌خواهد بگوید «می‌دانم.»

نکته ۲: هر کسی به شما ایراد می‌گیرد و انتقاد می‌کند قبل از این که واکنش نشان دهید، فضا را باز کنید و تأمل کنید، شاید آن ایراد در شما وجود داشته باشد. هر چیزی که به ناموس ما برمی‌خورد، عیب ما همان جاست. باید خدا را شکر کنیم که یک عیبی را به ما می‌گوید.

تو خلافش کُن که از پیغمبران
این چنین آمد وصیت در جهان
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۲۶۷

تو خلاف آن چیزی که نفست می گوید عمل کن، برای این که وصیت پیغمبران این بوده که تو خلاف
حرف های من ذهنی یا نفست عمل کن.

مشورت در کارها واجب شود
تا پشیمانی در آخر کم بود
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۲۶۸

مشورت در کارها با آدم‌های زنده‌شده به خداوند مثل مولانا یا با عاشقان واجب است، تا انسان با سبب‌سازی من‌ذهنی عمل نکند و سرانجام پس از چندین سال کار، پشیمانی کم شود.
نکته: اگر شما به‌عنوان دانش‌آموز کلاس مولانا در هر سنی که هستید با ابیات قرین شوید و مرتب آن‌ها را تکرار کنید، سرانجام زیر بار مسئولیت بروید که آن‌ها را بنویسید، رویشان تأمل کنید و به آن‌ها عمل کنید، بعد ذهنی و معنوی‌تان به کار می‌افتد و حالتان خوب می‌شود. اگر مقداری هم ورزش کنید و بدنتان را به کار بیندازید، ورزش روی شما اثر می‌کند. همچنین اگر غذای خوبی بخورید و خودتان را با چیزهایی که من‌ذهنی یا دلتان داده مسموم نکنید، در این صورت تغییرات عالی در خود خواهید دید و زندگی‌تان در عرض دو سه ماه اصلاح می‌شود.

هر که داد او حُسنِ خود را در مَزاد
صد قضای بد سوی او رو نهاد
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۳۵

-مَزاد: مُزایده و به معرض فروش گذاشتن
هر کس براساس یک همانیدگی حُسن و زیبایی خود را در معرض فروش بگذارد، مثلاً بگوید پول، هیکل یا
زیبایی‌ام را ببینید، از طرف زندگی صد حادثهٔ بد به سوی او می‌آید.

نکته: شما نباید گول مردمی را بخورید که خودشان را می‌فروشند و با تقلید کردن خودتان را بفروشید؛
چون شما از درون با زندگی در ارتباط هستید نه با مردم، بنابراین کار آن‌ها روی شما اثری ندارد.

حیله‌ها و خشم‌ها و رشک‌ها
بر سرش ریزد چو آب از مشک‌ها
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۳۶

چنین شخصی حیله‌ها، خشم‌ها و حسادت‌های مردم بر سرش می‌ریزد، مانند این که از مشک آب
می‌ریزند؛ یعنی مردم علیه او توطئه و حیله می‌کنند، خشمگین می‌شوند و نسبت به او غیرت و حسد پیدا
می‌کنند.

دشمنان او را ز غیرت می‌درند
دوستان هم روزگارش می‌برند
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۳۷

دشمنانش از حسادت او را می‌درند و دوستانش هم که عشقی نبوده و من‌ذهنی هستند، وقتش را تلف می‌کنند و چیزی از آن‌ها برنمی‌آید.

نکته ۱: اگر شما براساس یک همانیدگی مثلاً زیبایی بلند شوید و بگویید من زیبا هستم، نزدیک‌ترین دوستان شما را نمی‌خرد. او از روی حقه‌بازی با شما دوست است و هر لحظه در دلش می‌گذرد که ای کاش این قدر زیبا نبود، خداوند این زیبایی را از تو بگیرد.
نکته ۲: مولانا توصیه می‌کند شما براساس یک همانیدگی خودتان را نفروشید یعنی پز ندهید، مقایسه نکنید و به کسی ثابت نکنید من از تو برترم.

مرغِ خویشی، صیدِ خویشی، دامِ خویش
صدرِ خویشی، فرشِ خویشی، بامِ خویش
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۸۰۷

ای انسان، تو هر لحظه به عنوان آلت و امتداد خدا مرغِ خودت هستی و باید براساسِ خودت پرواز کنی، یعنی فارغ از وابستگی‌ها و همانیدگی‌ها به ذاتِ خودت زنده شده و از دنیا جدا شوی و چیزی در مرکزت نباشد، کسی را به مرکزت نیاوری که به دامِ بیندازی و شکار او شوی بلکه باید دامِ خودت را بیندازی و خودت را صید کنی، تو مرکز و سینه خویش و فرش و بامِ خودت هستی، بزرگ و کوچکِ خودت هستی و در یک کلام همه چیزِ خودت خودت هستی.

نکته ۱: مفهوم کلی بیت این است که چون ما امتداد خدا در جسم هستیم، باید تمامی خاصیت‌های خداوند را نیز داشته باشیم، یعنی باید فارغ از وابستگی‌ها و همانیدگی‌ها براساس زندگی، خداییت و ذات خود زنده شده و از دنیا جدا شویم.

نکته ۲: اگر شما مرغ همسر یا فرزندان شوید، باید براساس آن‌ها پرواز کنید. همچنین اگر غیر از خودتان را به دام بیندازید، با ذهنتان آن را از بیرون به مرکزتان آورده و شکار او می‌شوید.

تو همه طمع بر آن نه، که در او نیست امیدت
که ز نومیدی اول تو بدین سوی رسیدی
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۲۰

ای انسان، تو همه طمع و امیدت را بر فضای گشوده شده و خداوند بگذار که به صورت عدم در مرکزت
ظاهر می شود، نه بر چیزهایی که از آن ها زندگی خواستی و تو را ناامید کردند و حالا به دلیل همین
ناامیدی ها و بی مرادی ها به این جا رسیدی که اشعار مولانا را بخوانی. [اکنون هشیارانه ناامید شو که دنیا و
همانیدگی ها به تو زندگی نمی دهند و طمع و امید زندگی گرفتن از این ها را قطع کن.]

با تشکر:
کارگروه خلاصه سازی متن برنامه ها
گوینده: حسام



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com